

موضوع ۱

تشویق یکدیگر

مرور کلی موضوع

زندگی سخت است و دنیا هم نه جایی که انسان را تشویق نماید. همه ما از این مطلب به خوبی آگاهیم. از این رو نیز مسیحیان باید یکدیگر را تشویق نمایند. ما به دیگر مومنین احتیاج داریم که ما را در امر زندگی خداپسندانه برانگیزانند و در مواقع مشکلات تشویق نمایند. یکی از طرق بسیار قوی در اثر گذاری بر زندگی دیگران همان تشویق اصیل و ناب است.

در این موضوع، ما:

- اهمیت استفاده از کلمات را در تشویق دیگران بررسی خواهیم نمود.
- مفهوم تشویق حقیقی مبتنی بر کتابمقدس را کشف خواهیم نمود.
- طرق عملی تشویق دیگران را مشخص خواهیم کرد.

هدفم موضوع

کتابمقدس در رابطه با مسیحی مشوق بودن چه می گوید؟ حال که از قدرت مخرب کلمات تند و خشن و قوتی که کلمات تشویق آمیز ایجاد می کنند، آگاه هستیم، چگونه می توانیم مهارت خود را در بنای ایمان دیگران اعتلا بخشیم؟ چگونه می توانیم در زندگی روزانه خود با خدا، توان خود را در تشویق یکدیگر بهبود بخشیم.

کوچک ولی مقوی

(علت گنجاندن بیانات زیر در این بخش از آن جهت است که شما را در رابطه با موضوع به تفکر وادارد. این بیانات ممکن است با حکمت کلام خدا منطبق باشند و یا نباشند.)

«به او نگو که چقدر آدم خوبی است، مبادا در مورد خود گنده فرضی کند.»

« کدورت دل انسان، او را منحنی می سازد، اما سخن نیکو او را شادمان خواهد گردانید.» امثال ۱۲:

«نوشدارو بعد از مرگ سهراب خوب نیست. همه هم اکنون به تشویق نیاز دارند.» درک بینگهام

«سخنان پسندیده مثلشان عسل است، برای جان شیرین است و برای استخوانها شفادهنده.» امثال

۲۴:۱۶

«اگر از کارهای خوب دیگران تعریف کنی، دیگر برای آنها در نزد خدا پاداشی باقی نمی ماند.»

«سخنی که در محلش گفته شود، مثل سیبهای طلا در مرصعکاری نقره است.» امثال ۲۵: ۱۱

«منع امید را به افرادی که در اطراف تو هستند، بده، آنها را امید بخشیده‌ای!» دیوید جرمایا

تشویق در دیگران کاری نمی‌کند که آنها خود نمی‌توانند برای خویشان انجام دهند. تشویق، برطرف سازی درد و رنج از زندگی دیگران نیست. تشویق توجه به آنها است، همدردی با آنها است، یادآوری امیدی است که در زندگی روزانه خود در مسیح داریم.» مؤیس مادی رابی

نمونه به جهت مطالعه

مریم

مریم عمیقا خود را مایوس، دلشکسته، و مغشوش می‌بیند. برای سه سال عضو کلیسای مرکزی بوده و به شکلی فعال در میان جوانان بزرگسال خدمت می‌کرده است. آغوش کلیسا برای او باز بوده و از مطالعه کتابمقدس، دعا، و مشارکت با دیگر افراد در گروه جوانان بسیار لذت می‌برد.

با این وجود، اخیرا تمامی خدمات او توخالی و تهی جلوه می‌کند. ایمان مریم در روزهای اخیر به شکلی بی‌سابقه تحت امتحان قرار دارد. شغل خود را از دست داده است و به علت بیماری چندین ماه قادر به کار نبوده. علاوه بر آن، مادرش هم در بیمارستان بستری شده. آنچه که بیش از هر چیز او را رنج می‌دهد این است که انگار در کلیسا و در گروه جوانان کسی به وضعیت او توجه ندارد و به مشکلات او وقعی نمی‌دهد. زمانی که سعی به تشریح وضع خود دارد، اغلب از مردم همدردی می‌شنود و اینکه برایش حتما دعا خواهند کرد. ولی تمامی اینها بیشتر توخالی است تا واقعی. انگار مردم از او توقع دارند که با دیگران از مشکلات خود سخن نگوید و آنها را برای خود نگهدارد.

آنچه که مریم را بیشتر به تعجب وامی‌دارد، این است که برخی از دوستان غیر مسیحی او کماکان با او در ارتباط هستند و واقعا به مشکلات او توجه دارند. با او وقت می‌گذرانند و به مشکلات و

ناراحتی‌های او با همدردی گوش می‌دهند. از او سؤال می‌کنند و چنان رفتار نمی‌نمایند که انگار جواب همه سوالات را در آستین دارند. برخلاف برخی از دوستان کلیسایی، این افراد در او در رابطه با مشکلاتی که دارد، حسّ خطا و تقصیر نمی‌آفرینند. مریم اینک خود را با آنها بیشتر نزدیک احساس می‌کند، تا با دوستان کلیسایی خود. تمامی این اوضاع او را نسبت به کلیسا در اغتشاش فکری انداخته و سوالات زیادی را برای او مطرح ساخته است.

اگر شما در گروه جوانان مریم می‌بودید و می‌خواست که این شکها و تردیدهای خود را نسبت به کلیسا با شما در میان نهد، در جواب به او چه داشتید؟

سؤال و یا موضوع اصلی مطرح برای ما چیست؟

مطالعه کتاب مقدس

افسیان ۴: ۲۹ - ۵: ۲

هیچ سخن بد از دهان شما بیرون نیاید، بلکه آنچه بحسب حاجت و برای بنا نیکو باشد تا شنوندگان را فیض رساند. و روح قدوس خدا را که به او تا روز رستگاری مختوم شده‌اید، محزون مسازید. و هر قسم تلخی و غیظ و خشم و فریاد و بدگویی و خبثت را از خود دور کنید، و با یگدیگر مهربان باشید و رحیم و همدیگر را عفو نمایید چنانکه خدا در مسیح شما را هم آمرزیده است. پس چون فرزندان عزیز به خدا اقتدا کنید. و در محبت رفتار نمایید، چنانکه مسیح هم ما را محبت نمود و خویشتن را برای ما به خدا هدیه و قربانی برای عطر خوشبوی گذراند.

در نیمه دوم این رساله، پولس مومنین را تشویق می‌کند که در خور دعوتی که در مسیح دارند، زندگی کنند و کلمات ناپسند را کنار گذاشته جای آن را با کلام حیات پر سازند.

پولس سخنان فرزندان خدا را با سخنان آنها که روح القدس را محزون می‌نمایند، چگونه مقایسه می‌کند؟

«سخن بد» چگونه می‌تواند خدا را تا این حد محزون کند؟

عبرانیان ۳: ۱۲ - ۱۳

ای برادران، باحذر باشید مبادا در یکی از شما دل شریب و بی‌ایمان باشد که از خدای حی مرتد شوید، بلکه هر روزه همدیگر را نصیحت کنید مادامی که «امروز» خوانده می‌شود، مبادا احدی از شما به فریب گناه سخت دل گردد.

در اینجا، نویسنده عبرانیان قلب گناه‌آلود و بی‌ایمان را در مقابل تشویق روزانه یکدیگر قرار می‌دهد و با تکرار فرمانی که در رابطه با تشویق یکدیگر می‌باشد، بر تشویق مداوم یکدیگر تأکید می‌گذارد («هر روزه همدیگر را نصیحت کنید مادامی که «امروز» خوانده می‌شود...»)

براساس این متن، هدف اصلی تشویق چیست؟

به نظر شما تشویق چگونه می‌تواند ما را از فریب گناه و سختدلی منتج از آن ممانعت کند؟

عبرانیان ۱۰: ۱۹ - ۲۵

پس ای برادران، چونکه به خون عیسی دلیری داریم تا به مکان اقدس داخل شویم از طریق تازه و زنده که آن را بجهت ما از میان پرده یعنی جسم خود مهیا نموده است، و کاهنی بزرگ را بر خانه خدا داریم، پس به دل راست، در یقین ایمان، دل‌های خود را از ضمیر بد پاشیده و بدنهای خود را به آب پاک غسل داده، نزدیک بیاییم؛ و اعتراف امید را محکم نگاه داریم زیرا که وعده‌دهنده امین است. و ملاحظه یکدیگر را بنماییم تا به محبت و اعمال نیکو ترغیب نماییم. و از با هم آمدن در جماعت غافل نشویم چنانکه بعضی را عادت است، بلکه یکدیگر را نصیحت کنیم و زیادت‌تر به اندازه‌ای که می‌بینید که آن روز نزدیک می‌شود.

نویسنده از آنجا که نمی‌خواهد مخاطبین او در ایمان خود مأیوس شوند، بر اهمیت نزدیک آمدن به خدا و محکم نگاهداشتن آن و تشویق یکدیگر تأکید می‌کند.

آیا به نظر شما می‌توان بدون تشویق دیگر مسیحیان «اعتراف ایمان خود را محکم» داشت؟

واژه «ترغیب» را می‌توان در زبان اصلی عهد جدید «تحریک» نیز ترجمه کرد. «به محبت و اعمال نیکو» تحریک کردن به چه مانند خواهد بود؟ چرا این امر تا این حد ضروری است؟ در زندگی شما چه کسی هست که فردی چنین «تحریک کننده» است؟

دیگر منابع

«قدرت کلام بجا» به قلم لاری کرب و دان آلندر
فصل دوم از کتاب «تشویق». با کسب مجوز از ناشر

قدرت کلام بجا

از کتاب «تشویق» به قلم لاری کرب و دان آلندر

زمانی که «زیگموند فروید» متوجه گردید که پیرشانی احساسی‌اش بعضی اوقات می‌تواند با برخی طرق مشخص گفتگو با والدین خود تسکین یابد، متعجب و هیجان زده شد. سالها تحصیل در علم پزشکی در او این تفکر را ایجاد کرده بود که انسانها صرفا موجوداتی بیولوژیکی و شیمیایی هستند. و در نهایت به این نتیجه رسیده بود که مسائلی نظیر نگرانی، افسردگی، و یا ترسها و تشویشها علائمی از ناراحتی‌های فیزیکی هستند که از طریق دارو می‌توان آنها را درمان کرد. اگر «فروید» وقت می‌داد و کتاب امثال را مطالعه می‌کرد، از قدرت و تأثیری که کلمات دارند، تا بدان حد متعجب و هیجان زده نمی‌شد. ببینید که نویسنده امثال با الهام از خدا چه می‌گوید:

موت و حیات در قدرت زبان است، و آنانی که آن را دوست می‌دارند
میوه‌اش را خواهند خورد. (امثال ۱۸: ۲۱)

کدورت دل انسان، او را منحنی می‌سازد، اما سخن نیکو او را شادمان
خواهد گردانید. (امثال ۱۲: ۲۵)

زبان ملایم، درخت حیات است و کجی آن، شکستگی روح است. (امثال
۱۵: ۴)

سخنان پسندیده مثل‌شان غسل است، برای جان شیرین است و برای
استخوانها شفا دهنده. (امثال ۱۶: ۲۴)

سخنی که در محلس گفته شود، مثل سیبهای طلا در مرصعکاری نقره است.
(امثال ۲۵: ۱۱)

کلام خدا این را هم اضافه می‌کند که سخنان خوش در زمان غلط «مثل کندن جامه در وقت سرما و ریختن سرکه بر شوره است» (امثال ۲۵: ۲۰).

کلمات مهم هستند. قدرتی واقعی دارند. یعقوب در این مورد هشدار داده و یادآور می‌شود که زبان گرچه عضو کوچکی است، لیکن می‌تواند مسیر تمامی زندگی فرد را رقم زند (یعقوب ۳: ۵ - ۶).

زمانی که خدا ما را تعلیم می‌دهد که در مواقع جمع شدن با هم، یکدیگر را تشویق کنیم، این نصیحت را نیز در این تعلیم می‌گنجاند که بر قدرت کلمات در انجام هدف بخصوص باید لگام و

افسار زنیم. البته، طرق زیادی چه عملی و چه زبانی برای تشویق یکدیگر وجود دارند؛ بردن غذا به یک دوست مریض، ملاقات مریضان در بیمارستان، و دعوت به شام از افرادی که تازه به کلیسا آمده‌اند. ولی ظرفیت کلمات در انجام صدمات جدی و یا خیریه‌های بزرگ تشویق شفاهی را مطلبی بسیار مهم می‌گرداند. و موضوع این کتاب هم همین است: تشویق از طریق انتخاب بسیار دقیق کلماتی که مقصود از آنها تأثیر گذاری بر شخصی دیگر است؛ تأثیری با معنا به جهت افزایش خداترسی در او.

کلمه کلیدی در عبرانیان که ما را به تشویق یکدیگر تعلیم می‌دهد، برای «تشویق» واژه‌ای را به کار می‌برد که به شکل لغوی «برانگیختن»، تحریک کردن و یا ترغیب مردم به جهت مسیری مشخص است. تشویق شفاهی این ایده را در خود دارد که یک فرد با شخصی دیگر در طول سفر همراه می‌شود و کلماتی را با او در میان می‌گذارد که مسافر را علیرغم موانع و مشکلات به ادامه سفر تشویق می‌کند.

روزهایی را به یاد دارم که در انتها خط پایان می‌ایستادم و منتظر پسر می‌شدم که از دو مقاومت خود فرا رسد. همیشه به مسافت دو کیلومتر هم اضافه می‌کرد و در پنجاه متری خط پایان چنان بود که از فرط خستگی و گرفتگی پا و غیره بر زمین افتد.

همانطور که بقیه دوندها هم فرا می‌رسیدند، صدای پدرانی خود از نظر بدنی بسیار از فرم افتاده می‌نمودند، به هوا برمی‌خواست: «بدو، فقط چند متر مانده! سریعتر، فشار بیار به خودت، فقط چند قدم دیگر!» و بسیاری از ورزشکاران جوان در مقابل این فریادها بر خود فشار می‌آوردند، عزم را جزم می‌کردند، چشمانشان تنگتر می‌شد و با قوتی تازه ادامه می‌داند به خط پایان برسند.

هرگز نشنیده‌ام که پدری در آن مسافت آخر به پسر خود فریاد زند: «به نظر خسته می‌رسی! چرا و نمی‌ایستی؟ به هر حال از همه عقبتر هستی. شاید دویدن ورزش مناسب برای تو نیست.» با این وجود از فردی مسیحی شنیدم که به یک مسیحی جوان دیگری که برای اولین بار از تعلیم در کلاس یکشنبه کلیسا بیرون می‌آمد، چنین می‌گفت: «معلم قبلی این کلاس کی برمی‌گردد؟» بین این دو نوع گفتگو فرق زیادی نیست، مگر نه؟

برخی از والدین ساکت در کنار خط به شکلی که در رویت باشند، ایستاده بودند و به پسرشان که با سینه‌ای برآمده و باد کرده از مقابلشان رد می‌شد، نگاه می‌کردند. پسرشان چند مرتبه از لبه شانه به آنها نگاهی انداخت و سپس سرعت گرفت. بعضی اوقات قدرت کلمات در بجا بودن آنها است. عبارتی شبیه «معرکه به نظر می‌رسی!» برای آن لحظه نگهداشته شده بود که در زمانی که لیوان پر از آب خنک را به دست می‌دهند، به پسر متشکر خود بگویند. «چه دلپذیر است کلامی که بجا گفته شود.»

سفنان توفالی

بسیاری از مردم چنانکه برمی آید، دائم پرحرفی می کنند بی آنکه به تأثیر حرفهای خود بر دیگران توجه داشته باشند. یکی از کسانی که از فرهنگی دیگر به یکی از کلیساهای آمریکا آمده بود، با من از یاس خرد کننده ای صحبت کرد که در خلال این دیدار خود به شخصه تجربه کرده بود.

در یکی از جلسات شبانه که از بالای منبر او را به شکلی گرم به جماعت معرفی کرده بودند، چندین نفر از جماعت بعد از جلسه به نزد او رفته بودند تا حضوری با او سلام و احوالپرسی کنند. و برخی از آنها به این احوالپرسی این دعوت را هم می افزودند: «واقعاً دوست داریم به همین زودی ها شما را به شام دعوت کنیم و شام را با ما باشید.» این مرد جوان از این سخن بسیار خوشحال بود. هفته بعد با بی صبری منتظر بود که زنگ تلفن به صدا درآید. بعضی وقتها از سر کار مستقیم به محل سکونت خود برمی گشت که مبادا در غیاب او تلفن کنند. تا سه ماه بعد از تلفن هیچ خبری نشد. این جوان به من گفت که برای هماهنگ کردن خود با فرهنگ آمریکا، لازم بود که اول این مطلب را یاد بگیرد که بسیاری از مردم حرفهای توخالی زیاد می زنند.

بسیاری از احوالپرسی های مؤدبانه ما - «چقدر از دیدنتان خوشحال شدم»، و یا «وقت بگذاریم و همدیگر را یک وقتی ببینیم»، و یا «چطورید؟ مدتهاست که با شما صحبت نکرده ام!» - به شکلی بسیار شیک در خود معنای دیگری دارند؛ «حد خود را داشته باش، از این حرفها فقط می خواهم مودب باشم.» چقدر جالب و در عین حال پریشان کننده است که می بینیم بسیاری از صحبت های جمعی و فردی ما اغلب معنایی دیگر در خود دارند.

هیچوقت نشده است که هنگام سوار شدن به هواپیما احساس خوبی داشته باشم. در همان در هواپیما مهماندار با لبخندی زورکی برای یک لحظه نگاهم می کند و به سرعت نگاه خود را دزدیده و می گوید: «خوشحالیم با ما سفر می کنید.» عدم صداقت از تمامی این احوالپرسی به شکلی واضح می بارد.

معمولاً در حین سفر سعی می کنم چیزی از مهماندار نخواهم. تنها چیزی که احتیاج دارم، چراغ مطالعه بالای سرم است. شاید زمانی که موقع خروج از کنارشان رد می شوم و باز می شنوم «خوشحالیم که با ما بودید» اندکی صداقت در خود داشته باشد.

ولی وقتی به یاد مسافری می افتم که با بی توجهی دائماً از آنها طلب می کرد که گیلان مشروبش را دوباره پر کنند، سخن «خوشحالیم که با ما بودید» آنها در هنگام خروج هواپیما که به او هم گفته می شد، در عجبم که چه معنای دیگری می داشت!

انگار که باید این مطلب را در زندگی روزمره بپذیریم که بسیاری از حرفهایی که در موقعیتهای مختلف گفته می شوند، آن معنایی را که باید در خود ندارند. لیکن در کلیسا چنین نباید باشد. بارها

در عجب بوده‌ام از اینکه عمق بسیاری از مشارکتهای کلیسایی ما تفاوت چندانی با عمق آنچه که مهماندار در حین خروج از هواپیما به مسافر می‌گوید، ندارد. مگر غیر از این است که بسیاری از حرفهایی که به یکدیگر می‌زنیم، کلماتی توخالی و صرفاً تعارف است؟

البته که در اینگونه گفتگوها و حرفهای مؤدبانه و تعارفات چیزی غلط وجود ندارند. مطمئناً مقصود من این نیست که تمامی حرفهای ما باید آیه نازل شده و مقدس گونه باشد. موضوع صحبت بین حرفهای سنگین و حرفهای سبک نیست. موضوع صحبت بین حرفهای صادقانه و حرفهای عاری از صداقت است، و شاید حرفهای دائماً توخالی و حرفهای با معنا. غلط در حرفهای عاری از صداقت و کلیشه‌ای و توخالی است. چنین حرفهایی باعث تشویق هیچکس نیست.

ارمیای نبی رهبران مذهبی عصر خود را به جهت شفای سطحی و توخالی زخمهای قوم مجرم اعلان می‌کند (ارمیا ۶: ۱۴). دکتری که مرض کشنده‌ای را تشخیص دهد که به جهت شفای آن صرفاً شربت و چند قرص آسپرین تجویز کند، به جرم سوءطابت تحت تعقیب قرار می‌گیرد. کاهنان اسرائیل در امور روحانی دقیقاً چنان عمل می‌کردند. در مقابل داوری گناه که عنقریب حادث می‌شد، با صورتی بشاش مردم را خوش‌بین نگاه می‌داشتند.

ما نیز اغلب چنین می‌کنیم. برای کلیسا به مراتب آسانتر است که شفایی سطحی ایجاد کنند و بار را چنان بردارند که سبکی آن تا انتهای موعظه دوام نیاورد. ولی تسکین موقتی درد از طریق کلماتی که به هیچ وجه شفایی برای مرض واقعی ندارد و سپس به علت عدم بهبودی، فرستادن شخص مریض به نزد مشاوران بیرون از کلیسا همان سوءطابت به شمار می‌رود. کلیسای محلی که خود را بر کتابمقدس بنیاد نهاده است، افرادی را در خود دارد که از طریق استفاده دقیق کلمات می‌توانند بر زندگی دیگران تأثیر نهند. سخنان مسیحیان، حداقل تا حدی، واقعیت و کفایت محبت مسیح را در زندگی‌شان منعکس می‌کنند.

با این وجود ما به کلمات توخالی روی می‌آوریم. به حرفهایی که دوستانه و مؤدب جلوه می‌کنند، حال آنکه از قدرت کلمات در تأثیر به زندگی مردم آگاه نیستیم و کلمات در این زمینه در کلیسای سالم جایی ندارند. کلمات توخالی کسی را تشویق نمی‌کنند.

کلمات مرده

به محض اینکه از قدرت کلمات باخبر می‌شویم، دیگر نباید با کلمات توخالی که معنایی بسیار اندک دارند، قانع باشیم. باید با این گاهی که کلمات می‌توانند هم فرو ریزند و هم بنا نمایند، این قدرت را لگام زنیم. این کلمات همانند چاقو می‌توانند در دست جراحی مجرب به جهت شفا به

کار روند و در دست بچه‌ای بازیگوش به جهت کشتن. « موت و حیات در قدرت زبان است»
(امثال ۱۸: ۲۱)

ببینید کلمات چگونه می‌توانند نابود کنند. مرد میانسالی سالها با افسردگی مزمن دست و پنجه نرم می‌کرد. بسیاری از روانکاوان به این نتیجه رسیده بودند که ریشه بیماری او شیمیایی است و باید تا آخر عمر خود میزان مشخصی قرص مصرف کند.

در طول صحبت‌هایی که با این شخص داشتم، به این مطلب اشاره کرد که پدر او، فردی که با کوشش فراوان رئیس تشکیلات بزرگی گشته بود، مرتبا به او می‌گفته: «پسرم، زمانی که این تجارت خانوادگی را به ارث ببری، می‌دانم که آن را از بین خواهی برد.»

این کلمات هر بار بیشتر از قبل به جان او نیش می‌زد. زمانی که پدر او فوت کرد، این شخص خود را در کار غرق کرده بود و به این ترتیب می‌خواست غلط بودن پیشگویی پدر خود را ثابت کند. فشاری که اینگونه تلاش بر وجود او می‌آورد، تنها با مصرف الکل سبک می‌شد. و چندی نگذشت که مشکل الکل را هم پیدا کرد. همسرش تهدید به ترک او نمود. بلاخره این وضعیت چنان او را به افسردگی کشید که تنها مصرف مواد مخدر می‌توانست تسکینش دهد. زندگی او با قدرت زبان پدرش از هم پاشیده بود.

روزی در یکی از کلاسهای یکشنبه کلیسا تعلیم می‌دادم که مرد جوانی از من سوآلی کرد. ذهن من در مقابل سوال او جوابی خنده‌دار پیدا کرد، گرچه خود علت آن را نمی‌دانستم. آن فکر را در قالب کلمات گذاشتم و صدای خنده عده‌ای بلند شد. شش ماه بعد آن مرد جوان به نزد من آمد و از تلخی‌ای که آن واقعه بر جان او گذاشته بود، سخن گفت. از آن واقعه بسیار خجالت کشیده بود. شاید دفاع کرده و بگویم که آن مرد بیش از اندازه حساس بوده است. ولی نکته اینجاست که کلمات در هر حال وسیله این صدمه بوده‌اند.

کلمات حیات

طرف روشن این تصویر در این است که کلمات نه فقط نیش می‌زنند، بلکه تسکین هم می‌دهند. و بسیار مهمتر از آن، می‌توانند مسیر یک زندگی را از بد به خوب برگردانند. اینها همان کلمات حیات و تشویق هستند، کلماتی که منظور نظر من می‌باشند.

پولس رسول در افسسیان ۴: ۲۹ نصیحت کرده و می‌گوید که هیچ سخن بد از دهان شما بیرون نیاید، بلکه کلماتی که به جهت بنا و خیریت برای آن لحظه احتیاج بیان می‌شوند تا به شنودگان خود فیض عطا کنند. بگذارید در این مورد مثالی بیاورم تا ببینید که سخنان بجا و بموقع چگونه در زندگی من به نتایجی مانا منجر شدند.

در زمان جوانی دچار لکنت زبانی بسیار عذاب‌آور و حقارت‌انگیز بودم. تمام کسانی که به این مصیبت عذاب‌آور دچار بوده‌اند، به خوبی می‌دانند که برخی از کلمات و حروف را نمی‌توان به زبان آورد. برای من به شخصه دو حرف لام و پ مشکل می‌آفریدند. اسم من «لاری» است و در مدرسه متوسطه «پلیموت - وایتمارش» پنسیلوانیا تحصیل می‌کردم.

در کلاس نهم بودم که به عنوان مسئول دانش آموزان گروه اول متوسطه انتخاب شدم. روزی که دانش آموزان سالهای هفت و هشت و نه همه باهم در یکجا جمع بودند و تعدادشان به چندین صد نفر می‌رسید، از جانب رئیس مدرسه دعوت شدم که جهت افتتاح جشن روی صحنه به او ملحق شوم.

در حالی که عصبی و هیجان زده در مقابل آن جمعیت خسته و پر پیچ و تاب ایستاده بودم، از من خواسته شد که به دنبال رئیس مدرسه هر آنچه را که می‌گویند، تکرار کنم: «من، لاری کرب دانش آموز مدرسه پلیموت - وایتمارش پنسیلوانیا بدینوسیله سوگند یاد می‌کنم...» مدیر مدرسه بدین ترتیب شروع به صحبت کرد و آنچه که من، به دنبال او تکرار کردم، با آنچه که او گفت، فرق داشت: «من، لا، لا، لا، لاری کرب دانش آموز پ پ پ پلیموت - وایتمارش بدینوسیله سوگند یاد می‌کنم...»

مدیر مدرسه بر جای خشکیده بود، معلم انگلیسی محبوب من نزدیک به گریه بود، بعضی از دانش آموزان به صدای بلند می‌خندیدند و بسیاری از آنها کیف می‌کردند، دل بعضی از آنها به حال من می‌سوخت و من خود روی صحنه هزار بار مردم.

چندی بعد در کلیسا مراسم عشاء ربانی داشتیم و رسم بر آن بود که برای تشویق یکی از جوانان از این مزیت برخوردار شود که به صدای بلند برای مراسم دعا کند. آن روز صبح به شخصه حضور روح‌القدس را در خود احساس می‌کردم و از این رو نیز برای اولین بار از صندلی خود برخاستم تا به صدای بلند دعا کنم.

در حالی که تمامی وجودم از هیجان و عصبی زدگی پر بود و تمامی الهیاتم مغشوش، به صدای بلند دعا کردم. به یاد دارم که از خدای پدر بخاطر مصلوب شدنش بر صلیب تشکر می‌کردم و از عیسی مسیح بخاطر زنده کردن روح‌القدس از قبر. در حالی که تماما در لرزه بودم، بلاخره به یاد کلمه «آمین» افتادم و دعای خود را به پایان رسانیدم و نشستم. به یاد دارم که از فرط خجالت به زمین چشم دوخته بودم و سرم را نمی‌توانستم بالا بیاورم و با خود عهد می‌کردم که دیگر هرگز دعا نکنم. این دو ضربه برای هفت پشتم کافی بود.

زمانی که جلسه به پایان رسید، به سرعت به جانب در خروجی به راه افتادم و ابدا نمی‌خواستم هیچیک از مشایخ مرا یافته و بخاطر آن دعای مغشوش تویبخم کنند. ولی آنطورها هم که فکر

می‌کردم، سریع نبودم. یکی از افراد مسن کلیسا به نام «جیم دانبر» جلوی مرا گرفت، بازوی خود را دور شانه‌های من انداخت و گلوی خود را به جهت صحبت تازه کرد.

با خود فکر می‌کردم: «همین الآن شروع می‌کند. فقط تحمل کن و سوار ماشین شو.» و آنجا بود که سخنان این مرد خدا به گوشم نشست که هنوز بعد از بیست سال تمامی آن را به یاد دارم: «لاری، می‌خواهم یک چیز را بدانی. برای خدا هر چه که بکنی، هزار درصد پشت تو هستم.» و راه خود را گرفت و رفت.

حتی همین اکنون هم که این کلمات را می‌نویسم، چشمانم پر از اشک می‌گردد. آن سخنان، کلمات حیات بودند. در آنها قدرت بود. به عمق وجودم نشست. از آن پس هرگز با خود عهد نکردم که به جمع صحبت نکنم، با اینکه هنوز مشکل لکنت را داشتم.

از آن روز به بعد خدا چنان مرا در خدمت هدایت کرده که بارها در مقابل جماعت بزرگ می‌ایستم و صحبت و دعا می‌کنم. اینکار را بی‌هیچ لرزشی می‌کنم. اینکار را دوست دارم. نه فقط مرگ، بلکه حیات نیز در قدرت زبان است.

اراده خدا بر آن است که ما از کلمات برای تشویق یکدیگر استفاده کنیم و می‌خواهد که چنین مردمانی باشیم. سخن بجا قدرت دارد دونده‌ای را چنان به نیرو آورد که مسابقه را به انتها رساند، در بطن یأس و ناامیدی، امید بباراند، در حیاتی سرد و یخزده جرقه‌ای گرم ایجاد کند، در فرد مستأصل قدرت، و در فرد خودباخته، اعتماد به نفس.

فلاسه

به مسیحیان امر شده است که یکدیگر را تشویق کنند. از آنجا که کلمات قدرت تأثیر عمیق در مردم دارند، لازم است در مورد آنچه که از دهانمان بیرون می‌آید، مواظب باشیم.

کلمات تشویق می‌کنند، مأیوس می‌نمایند، و یا چیزی انجام نمی‌دهند. سخنان توخالی چیزی به انجام نمی‌رسانند، کلمات مرده مأیوس می‌کنند، و کلمات حیات تشویق می‌نمایند. ما باید یاد بگیریم که صادقانه و با تأثیری مثبت سخن گوئیم و از سخنان خود به جهت کمک به دیگر مسیحیان استفاده کنیم و بدین شکل در طریق اطاعت با غیرتی بیشتر گام برداریم.

شکل بفشی به پاسخ

۱- ببینید چه کسی را می‌توانید با سخنانی بجا، چه شفاهی و چه کتبی، تشویق کنید. به او چه خواهید گفت؟ اینکار را چگونه خواهید کرد؟

۲- لیست زیر را بخوانید. و طوری ترتیب دهید که بتوانید یک و یا دو نفر را در عرض هفته آینده تشویق نمایید. بعد از انجام آن، لطفا احساسی را که در این امر به شما دست داد، روی کاغذ آورید. واکنش شخص متقابل چگونه بود؟ برای تشویق بیشتر او چه می‌توانید بکنید؟

- لیستی از کسانی که می‌شناسید، تهیه کنید. با آنهایی که به شما نزدیک هستند، شروع کنید. و همانطور که در مورد دیگران و احتیاجات آنها می‌شنوید، لیست خود را بسط دهید.

- از خود بپرسید: «امروز چه می‌توانم بکنم که فردی از این لیست را تشویق نماید؟»

- خود را به جای او بگذارید؛ چند لحظه به مشکلاتی که او در زندگی دارد، فکر کنید.

- احساسات خود را بیان کنید: چیزی بنویسید، تلفن کنید، به دیدنش بروید. به یاد داشته باشید که احساسات را لازم نیست که به جهت مشکلات شخص پاسخ داشته باشند. احساسات شما صرفاً به این معنی است که شما به فکر او هستید.

- تمامی کسانی را که در این لیست دارید، در دعا به حضور خدا آورید.
- دانسته و آگاهانه به هر چیزی توجه داشته باشید و مردم را ببینید و ببینید که در زندگی افرادی که در اطراف شما هستند، چه می‌گذرد؟ چه سخنی ممکن است آنها را تشویق نماید؟
- نگذارید فزونی احتیاجاتی که می‌بینید، شما را مأیوس کند. هر آنچه که از دستتان برمی‌آید، و هر کجا که برمی‌آید، بکنید.

بحث موضوع

- ۱- در مورد شخصی فکر کنید که به نظر شما مشوق بزرگی است. چه چیزی در آنها است که آنها را چنین مؤثر می‌نماید؟
- ۲- چرا به نظر شما کتابمقدس تا بدین حد تأکید دارد که جمع مومنین مشوق باشد و تشویق را اعتلا نماید؟
- ۳- تشویق واقعی، به همان اندازه که مهم است، به همان اندازه نایاب هم هست.
الف) چرا ما در انتقاد سریع و در تشویق کند هستیم؟
ب) چرا ما اغلب با ارتباطی سطحی و توخالی خود را راضی می‌کنیم، با «کلماتی توخالی» که به شکلی حقیقی تشویقی صورت نمی‌دهند؟
- ۴- به شکل گروهی در مورد قدرت کلمات تشویق آمیز صحبت کنید اگر ما به میزان تشویقات خود دو برابر اضافه کنیم، در زندگی افراد و در کلیساهای ما چه اتفاقی می‌افتد؟

۵- طرقي را كه كلمات مي‌توانند به خيريت ديگر مسيحيان تمام شوند، مشخص كنيد.

۶- طرقي را مشخص كنيد كه در آن مي‌توانيد با اعمال خود ديگران را تشويق كنيد.

۷- به شكل گروهی وقت دهيد و يكدیگر را با كلمات تشويق آميز تشويق كنيد. ببينيد چگونه مي‌توانيد به عنوان گروه، كسي را كه در گروه شما نيست، تشويق نماييد.

گامهای به جهت اطاعت

۱- بحث اين موضوع، فكر اصلي شما را چگونه عوض کرده است؟ افكار خود را در زير خلاصه كنيد

۲- آن را چگونه به عمل خواهيد كشيد؟

۳- خود را متعهد كنيد: در رابطه با موضوع براي خود اهدافی مشخص و آن را با گروه و يا سر گروه در ميان گذاريد.

به كمك خدا، من:

